

بسم الله الرحمن الرحيم

نکاتی از سخنرانی پنج‌شنبه، ۲۷ اردی‌بهشت ۱۳۸۶

## آیات مورد بحث

وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ

## مراتب ایمان

دومین مرتبه از مراتب کمالات انسانی-الهی برای شخصی که در این مسیر در حرکت است، عمل صالح و کار نیکو و شایسته‌ای است که انگیزه عمل‌کننده به این کار همان ایمان باشد و باور باشد. ایمان به معنی اعتقاد به وجود حق تعالی هم مراتب دارد. بعضی از ایمان‌ها هست که به قدری ضعیف است که هیچ نوع عمل مناسب با این باور از مدعی این ایمان و باور دیده نمی‌شود. مثالش افرادی که این‌ها از ایمان به حق تعالی به این اندازه دارند از هم که می‌خواهند جدا شوند می‌گویند خداحافظ؛ یا اگر پیش‌آمد خوبی برای آن‌ها بکند، می‌گویند که واقعاً این پیش‌آمد خدایی شد. این از مراتب ضعیفه است.

بعضی از ایمان‌ها هست که اگر بخواهیم مثال بزنیم به آن مرتبه کامله‌اش باید مثال بزنیم؛ امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه فرمود «لم اعبد رب لم اره». من بندگی نکردم پروردگاری را که ندیده باشم و ندیدم؛ یعنی هر وقتی از علی بن ابی طالب صلوات‌الله‌علیه و روحی له الفدا شما عبادت دیدید به حکم مقام عصمت آن بزرگوار که خلاف واقع نمی‌گوید باید یقین کنید که پیش از تکبیره الاحرامش خودش را در محضر حق تعالی دیده است و بعد تکبیره الاحرام گفته است و وارد نماز شده است. این هم مرتبه کامله از ایمان است.

## ضعف معیار بشری برای شایستگی اعمال

شایستگی اعمال قطعاً بایستی بر حسب معیاری باشد تا این‌که به طور مطلق بشود نسبت شایستگی یا ناشایستگی به کاری داد، آن هم به صورت مطلق. جهتش این است که اگر چنان چه بنا باشد سلیقه افراد یا ملل یا گروه‌هایی که در جهان بینی با یک‌دیگر تفاوت دارند، معیار باشد هرگز اختلافات بینشان در همه موضوعات رفع نمی‌شود. معیار اگر مغزهایی باشد که در این کره ما زندگی می‌کنند، گروهی یا فردی، این قابل اعتماد و استناد به طور مطلق نمی‌تواند باشد. فرد یا گروه دیگر می‌تواند این شایستگی را انکار کند و کفر هم نمی‌شود. معیارهای بشری نمی‌تواند در تشخیص کارهای شایسته کارایی داشته باشد به طوری که انسان را از شک و تردید بیرون بیاورد و منکرش منکر حق و مؤمنش، مؤمن به حق باشند. چون نظریاتی که به جامعه عرضه می‌شود، ولو از دانش‌مندان نابغه هم باشند، حاصل مغز خودشان است و عقلاً و شرعاً لازم نیست که دیگران از آن‌ها پیروی کنند.

## اختلاف نظر در بین دین‌داران

در جهان دینی هم در بین علماء اهل سنت، آن‌ها ائمه اربعه دارند و ائمه اربعه‌شان در بعضی از مسائل با هم اختلاف رأی و نظریه داشتند، بعضی اعمال را برخی حلال و برخی دیگر حرام می‌دانستند. بین علما و مراجع شیعه هم اختلافات دیده می‌شود. به نظرم می‌آید در یکی از سفرهایی که مشرف بودم عتبات، هفت یا هشت تا مسأله بود

که امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه نظرشان تغییر کرده بود، در روی یک صفحه کاغذ پستی نوشتند، من خودم آوردم تهران به مرحوم مصدقی دادم و چاپ کردند و لای توضیح‌المسائل‌ها گذاشتند. مرحوم آیت‌الله آقاسیدمحمود شاهرودی اختلافاتش با مرحوم آیت‌الله بروجردی یازده تا بود و مشابه همین کار را کردند.

در بعضی از موارد این بزرگواران در طول عمر شریفشان نظریاتشان عوض می‌شده است. اگر مجتهد نظرش عوض شد اگر چهل سال هم این نظریه قبلی‌اش اجرا می‌شده است، به مجرد این‌که نظرش عوض شد، واجب است که نظر جدیدش را اعلام کند و در دسترس کسانی قرار بدهد که از نظریه سابق او استفاده می‌کردند.

نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که پیروی از بهترین نظرات و آراء بشری، صد درصد عقل را راضی نمی‌کند به این‌که ما به حق رسیدیم. می‌گویید ما حالا عمل می‌کنیم تا نظریه بهتری بیاید. برای چاره‌جویی فکر به این‌جا منتهی می‌شود که ما برای تشخیص شایستگی و ناشایستگی یک کار از منبعی معیار و ملاک را بگیریم که آن عوض‌شدنی نباشد و کسانی که آن معیار و آن منبع را قبول دارند، برای همیشه قبول داشته باشند.

### تأثیر متقابل ایمان و عمل صالح

امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه در اولین خطبه‌ای که در بصره ایراد فرمود، می‌فرماید «قد قلم ربنا الله فاستقیموا علی منهج امره» شما گفتید ما خدا شناسیم، خدا باور هستیم، رابطه با خدا داریم، اگر مایل هستید که این باور شما و این بذر در وجود شما به مرحله‌ای برسد که شکوفا و بارور بشود، بایستی روی این باور استقامت به خرج بدهید و کار کنید تا به آن جایی که خدا اراده فرموده برسید. در علم اخلاق گفته می‌شود که اولین تحولی که می‌تواند در باطن انسان پیدا شود همان باور و ایمان است که ما تعبیر کردیم به پله و مرتبه اول. این مرتبه اول یک اقتضای عملی دارد؛ اگر کسی باور کرد خدای متعال هست، گاهی به ذهنش می‌آید که خدای متعال چیزی از او خواسته است یا نخواست است؟ الان بسیاری از این دانش‌مندان غربی هستند که ادعا می‌کنند مسیحی‌اند و اگر سؤال کنیم که شما هیچ اطلاعی از مقررات و ضوابط مسیحیت دارید یا ندارید که بر حسب آن اطلاعاتتان عمل کرد داشته باشید، می‌گویند نداریم. یکی‌اش این است که روز یک‌شنبه شما کلیسا می‌روید؟ می‌گویند نمی‌رویم.

به دنبال باور بایستی عمل کردی متناسب باشد که اسمش را عمل صالح می‌گذاریم. عمل صالح ریشه آن باور را تقویت می‌کند. مثل این‌که آدم گل قشنگی بکارد، بعد پای این گل را کود بدهد و تقویتش بکند، قوی‌تر می‌شود و بیش‌تر گل می‌دهد. عمل صالح تقویت‌کننده آن باور ابتدایی است. یعنی آن باور را در روح انسان جا می‌اندازد و این استقرار و تقویت ریشه آن باور به وسیله عمل صالح، موجب می‌شود که این ریشه تقویت شده، توقع بیش‌تری از صاحبش نسبت به عمل کرد خوب دارد.

فرض بفرمایید که شنیده است یا باور کرده است که دروغ کاری زشت است. این باور به صاحبش می‌گوید که تو کار زشت نکن. اگر صاحب این باور گفت چشم، جایی پا داد برایش دروغ گفتن و نفع دنیایی هم داشت، گفت به خاطر نفع دنیای من دروغ نمی‌گوییم، چون دروغ حرام است، من را هم از خدا دور می‌کند و هم شخصیت انسانی من را ساقط می‌کند. عمل به درخواست آن باور موجب می‌شود که این عمل صالح باور اول را تقویت کند. یعنی هر درجه‌ای که برای آن باور ما فرض کردیم، بعد از انجام دادن عمل متناسب با آن باور، آن باور تقویت می‌شود. آن باور که تقویت شد در نوبت دوم و مرحله دوم و مورد دوم به صاحبش می‌گوید که دروغ ابداً، یک مورد بزرگ‌تری پیش بیاید در آن مورد هم دروغ نمی‌گوییم.

## معیار شایستگی و عدم شایستگی باید از کانال الهی گرفته شود

ما معیار شایستگی و عدم شایستگی را حتماً از یک کانالی باید بگیریم که نسبت همه انسان‌ها به آن کانال مساوی باشد. نه من از مغز شما استفاده کنم که بشوم تابع شما و نه شما از مغز من استفاده کنید که بشود تابع من. هر دو از آن کانالی استفاده می‌کنیم که خالق همه‌مان است و کم و زیاد ندارد. ما که بحمدالله‌والمنه خطبه غدیریه را داریم. خطبه غدیریه بر حسب نقل از دهان حضرت رسالت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله صادر شده است. یکی از فرازهای این است که «ما من شی یقربکم الی الجنه و یبعدکم عن النار الا وقد امرتکم به» چیزی در عمل‌کردها و کارها وجود نداشته است از کارهای شایسته که شما را به خدا و رضای خدا و بهشت خدا نزدیک می‌کند و شما را از غضب خدا و سخط خدا و عذاب خدا دور می‌کند، مگر این‌که دستور دادم که انجام دهید. «و ما من شیء یبعدکم عن الجنه و یقربکم الی النار الا وقد نهیتکم عنه» چیزی در عمل‌کردها نبوده است که اثرش این بوده که شما را از بهشت و رضا و رحمت حق تعالی دور می‌کند و به عذاب و غضب او نزدیک می‌کند، مگر این‌که شما را نهی کردم.

اگر چنان چه ما کانالی پیدا کردیم که تغییر و تحول در آن نباشد، نقص نسبت به واقعیت‌ها که اشراف به آن‌ها داشته باشد در آن نیست. خودش خلق کرده است. آنی که خودش خلق کرده است می‌داند چه خلق کرده است.

علم غیر خدا و اولیاء علم مطلق نیست، نسبی است بلکه اگر بخواهیم دقیق‌تر حرف بزنیم عرض می‌کنیم که علم نیست، مظنه است. این حوادثی که رخ می‌دهد در عالم صنعت و اختراع، حوادث ناگواری، این‌ها تمام دلیل بر این است که این‌ها عالم به مفهوم حقیقی خودش نیستند. از دیگران بهترند اما عالم که علمشان اطلاق داشته باشد و هیچ نقطه تاریکی و جهلی درش نباشد، نیست. وقتی که این‌طور شد با بودن خدای متعال، با بودن راه به جهان غیب، هیچ انسان عاقلی دستش را به غیر از آن جهان دراز نمی‌کند. از آن کانال هرچه بخواهد می‌گیرد. به این دلیل اگر چنان چه ما بخواهیم خیلی منطقی و عقلانی فکر کنیم و عمل کنیم، باید اولویت را به آن کانال‌هایی بدهیم که از جهان غیب به روی ما باز شده است. از آن کانال‌ها روش هواپیماسازی و موشک‌سازی را نداریم، خوب می‌آییم سراغ مغز خودمان، از تجربیات دیگران استفاده می‌کنیم، از مغزهای دیگران استفاده می‌کنیم.

## تحریف کلمه آزادی

امام یک مرتبه فرمود این مردم عادت کردند این واژه‌ها و لغات را تحریف می‌کنند و بعد هم دنبالش راه می‌افتند. مثل لغت آزادی، عربی‌اش هم حریت است. این لغت مفهوم اصلی‌اش مفهوم قابل قبول خوبی بوده است. اگر قابل قبول نبود سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه به حربن‌یزیدریاحی نمی‌فرمود «انت حر کما سمتک امک» آزادمردی. این مفهوم خوبی بوده است ولی الان متأسفانه یک گروه آلوده‌ای دارند از این سوءاستفاده می‌کنند. به گفته یکی از عزیزان، نان ندارند، آب ندارند، مسکن ندارند، چیزهای دیگر ندارند، هرچه که در زندگی نیاز دارند ندارند اما دنبال این لغت آزادی می‌روند. خوب آدم این قدر عاقل می‌شود؟!

ای کاش لغت را تحریف نکرده بودند. لغت را هم تحریف کردند. این‌ها منظورشان از حریت و آزادی یعنی آزادی غضب و شهوت و حیوانیت خودشان، یعنی آزاد گذاشتن دو نوع نیرو که حداکثرش از پانزده سال است تا سی سال.

من شنیدم جایی است بعضی از پزشک‌ها تلفن می‌کنند که ما منشی می‌خواهیم قدش این‌قدر، وزنش این‌قدر، سنش این‌قدر، رنگش این‌طور! بعضی‌ها هم این‌طور نیستند. کاری به دینشان نداریم، انسان هستند. خدا رحمت کند صدرالدین نبوی را. ایشان یک محسن آقای جوانی که اهل مازندران بود آورده بود، این منشی‌اش بود تا در

پنجاه سالگی از دنیا رفت. آن وقت هم پزشک‌ها منشی زن داشتند. مراسم فاتحه آن منشی، پسرش دم در ایستاده بود. دکتر به پسر او گفت که حسن آقا، کار پدرت و پست پدرت خالی است، اگر می‌خواهی بیا مطب. دکتر پسر مرحوم آقا شیخ‌بهاء‌الدین نوری بود. این دکتر علی‌محمدی که جراح مغز و اعصاب هم هست که برحسب نقل‌های بسیار از آن طرف من شنیدم که آن طرفی‌ها قبولش دارند. پیرمردی پیشش هست که موهایش سفید شده است، به او می‌گویند حاجی درویش. این ربطی به دین ندارد. این می‌خواهد از تخصصش پزشکی‌اش نان بخورد، نه از کانال منشی!

سیدمظفر حسن‌تاج که الان هشتاد سال هم بیشتر دارد، بنده منزلم بازارچه نائبالسلطنه بود، در ضلع شمالی خیابان بوذرجمه‌وری نو هم مطب ایشان بود، پیش از این که برود انگلستان و چند سال بماند و تخصص بالا بگیرد در ریه، ایشان یک پسری را آورده بود به اسم حسن آقا، آن‌جا می‌نشست و نمره می‌داد. الان این حسن آقا شده است حاج‌حسن آقا، موهای سر و صورتش هم شده است مثل صورت من.

امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه می‌فرماید که «ما اکثر العبر و اقل الاعتبار» موجبات پندگیری زیاد است در جامعه ولی انسان پندگیرنده کم است. یعنی آب در کوزه و ما تشنه‌لبان می‌گردیم. جامعه ما این‌طوری است.

آن طرف دنیا را شنیدم این‌طور است که هم دانش‌مندان انسان در بینشان هست و باوجدان و باشعور و هم آدم‌هایی که می‌خواهند از هر راهی شده پول جمع کنند. انسان عاقل آن کسی است که از موجبات پند و عبرت نتیجه بگیرد و برداشت کند تا درجا نزند، تا تذهیب نفس کرده باشد و تزکیه نفس کرده باشد. مگر دکترها تزکیه نفس لازم ندارند؟ چرا. خوب آن دکتری که منشی‌اش چنین و چنان است، این هر چه بخواهد تزکیه نفس کند وقتی که می‌خواهد زنگ بزند بگوید که چند نفر دیگر ما بیمار داریم، خوب با آن وضعیت که بیاید تو، دیگر خدا را فراموش می‌کند، اگر قبلش نکرده باشد دیگر آن وقت فراموش می‌کند. اما وقتی که آقای علی محمدی زنگ می‌زند، آن حاجی درویش می‌آید پهلویش، اگر چنان چه قبلش یک قدری یاد دنیا بوده است حاجی درویش را که ببیند، بله، آرزو می‌کند که خدای متعال را زودتر ملاقات کند!

عجب جامعه‌ای ما داریم، هر کس هر چه بخواهد در آن هست. جامعه ما برای کسانی که نیاز به مربی دارند، مربی دارد ولی طالب مربی کم است. مربی زیاد است. در صدر اسلام هم همین‌طور بوده است. طبق روایاتی که ما داریم از ائمه صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین و تواریخ، می‌بینیم با این که این‌ها با چشم سرشان حجت‌های الهی را می‌دیده است، مقام رسالت را می‌دیده است، ائمه طاهرین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین را می‌دیده است، باز هم باور نداشتند و یا اگر باور داشتند آن قدر قوی نبوده است که وادارشان کند به کار صحیح و عمل شایسته.